

زن ایران عصبانگی

تو ای زن، ای زن ایران عصبانگی!  
گفتن کردی به تن در زیر پیراهن  
بروی زنتی ز خاتمه سوی آزادی  
سوی سنگی.

در آن میدان پر غوغا  
در آن دریا تو فان زای انسان؟  
به تیر دستمانی فرزند معروفی به خاک افتاد  
ز دی فریاد:

"ای جلاد!  
که تیرت را از مرز ~~ایران~~ آزادی آوردی،  
چو فرزند مرا کشی ... مرا هم ..."

تیر خالی شد  
تو افتادی  
کنار نفس فرزند سیمید خوش جان دادی.

در آن هنگام سربازی  
که بیاید مادرش چشم انتظارش بود در یک دره  
تیری زد به فراتده  
به آن جلاد

و تیر دیگریش را در دل لوزان خود جا داد  
در رفت سبز انداش سگت و بر زین افتاد ...

زنی از قسم می لرزید  
و گلهای گریه می کردند

زن ایران مصیبتگر ؟

ولی تاریخ پیکار را نمی بخشیم... .

در این دوران 'در ایران' شاعری باید

به نیر و غنای فردوسی دانا

که صد داستان قهرمانی؟ می مادر را

و جان بازی مردان دلاور را

به "مردم نامه" بنویسد

که ماند جا و مکان در دفتر دنیا

م م

زاده

۱۹۷۹ خورشیدی

۱۹۷۹ -